

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

جواب دیگری که از استدلال به غرض داده شده جواب محقق نائینی قدس سره هست که تا به حال سه جواب می شود با جواب ایشان، دو جواب، چهار جواب می شود، دو جواب شیخ اعظم دادند که مناقشه فرمودند در آن و ما با یک اصلاحی گفتیم ممکن است. و جواب بعد حالا جواب سوم جواب محقق نائینی است، آن عرضی که ما کردیم در دفاع بود نه اشکال مطلب.

جواب محقق رضوان الله علیه حاصلش این است که غرض دو قسم دارد، یکی اغراضی که نسبتش با فعل نسبت علت و معلول است یعنی فعل علت تامه است برای تحقق او. مثل این که مثلاً مولا گفته «إقطع اوداج فلان» و ما می دانیم غرضش از این این است که او را بکشیم و قطع اوداج دلالت تامه ی بر این است. قسم دوم این است که نه علت تامه نیست، از علل اعدادیه است که بین آن فعل که علت اعدادیه با آن مدلول و آن غرض امور غیر اخطاریه، غیر اختیاریه توسط پیدا می کند. مثل این که می گوید که «إزرع الحب» و ما می دانیم مقصودش این جا این هست که سنبلی درست شود، درختی درست شود، درخت ثمردهی درست بشود، غرض این است که می گوید بکار این حب را. حب این جا کاشتن حب که علت تامه برای آن درخت نیست، اعدادی است، باید ماه و فلک و خورشید و این ها همه دست بهم بدهند به اذن الله این ها تا این که درخت درخت بشود و بعد ثمر بدهد و بعد فلان.

ایشان فرموده است که اگر از قسم اول بود که آن فعل علت تامه است، در این موارد اگر ما شک کردیم در فعل به نحو اقل و اکثر که چه فعلی است که آن غرض را تأمین می کند، اقل است یا اکثر است؟ در این جا ما باید اکثر را بیاوریم و احتیاط کنیم، چون غرض مولا می دانیم، این هم چی؟ این علت تامه ی برای او هست می دانیم، و بین ما و آن فعل هم که واسطه ای نیست که از اختیار ما خارج باشد، یعنی تحقق آن غرض از عهده ی ما برمی آید و این کار ما علت تامه ی برای آن هست، حب حالا که غرض غرضی است که این فعل ما

علت تامه است و این تحصیل آن غرض از عهده‌ی ما برمی‌آید، چون چیز غیر اختیاری‌ای دیگر وجود ندارد، این‌جا بر ما لازم است که برویم آن غرض را تحصیل کنیم و اگر شک هم کردیم باید احتیاط کنیم در محصلّش، در آن فعل. اما اگر بنحو ثانی بود اعداد بود که می‌دانیم در این‌جا خب معلوم است که مولا آن غرض را از ما نمی‌خواهد آن چون اختیار ما نیست، امور غیر اختیاریه، ما بله یک کارهایی که به اعدادیه بوده. در این صورت ایشان فرموده که اگر شک کردیم که علت اعدادی اقل است یا اکثر است این‌جا برائت جاری می‌کند. حالا اگر یک جایی شک کردیم که این غرض مترتب از نوع اول است یا ثانی؟ غرض مترتب نمی‌دانیم بنحوی است که این فعل ما علت تامه‌ی برای آن است و چیزی غیر اختیاری توسط پیدا نمی‌کند یا از قسم ثانی است. این‌جا فرموده ما در این‌جا باید به مقام اثبات و کلام مولا نگاه کنیم. اگر مولا امرش را روی غرض برده در این‌جا می‌دانیم، می‌فهمیم که آن غرض، فعل ما علت تامه آن است و آن غرض مقدور ما است، عیناً کشف می‌کنیم، چون معقول نیست که مولا به امر غیر معقول امر بکند، پس از خود امر مولا به آن غرض، این‌جا می‌فهمیم که آن غرض مقدور ما است و قهراً باید اگر شک کردیم که با این فعل ما انجام می‌شود یا نه؛ مثل این‌که گفته «أُقتل زیداً»، «أُقتل المشرکین» خب قتل البته غرض از این است که می‌گوید تیر به آن‌ها بزنید، چه بکنید، آن غرض است و این از این‌که گفته بکشید معلوم می‌شود کشتن از دست ما می‌آید و الا نمی‌گفت بکشید. خب این‌جا می‌رویم به مقام اثبات نگاه می‌کنیم. یا اگر فرموده که «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ، إِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا» (مائده/6) امر را آورده روی طهارت، پس معلوم می‌شود طهارت برای ما قابل تحصیل است و الا نمی‌گفت «فاطَّهَّرُوا». این‌جا اگر شک کردیم که این فعل ما مثلاً این وضو یا این غسل یا این تیمم، این طهارتی که فرموده «إِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا» حالا در این‌جا غسل می‌شود، فلان امر در آن لازم است یا نه؟ مثلاً ترتیب، ادله‌ی اجمال دارد نمی‌فهمیم از آن که ترتیب مثلاً یمین و یسار لازم است یا لازم نیست؛ این‌جا باید احتیاط کنیم، چون گفته طهارت تحصیل کن پس معلوم می‌شود تحصیل طهارت میسر است برای من، ممکن است، حالا سببش را نمی‌دانم این اقل است یا اکثر است باید احتیاط بکنم. و اگر امر را نبرده روی آن غرض، امر را برده روی فعل، اگر امر را برد روی فعل ایشان فرموده ما این‌جا می‌فهمیم غرض مقدور ما نیست، چون اگر غرض مقدور ما بود آن اولی به تعلق امر به او بود تا اسبابش و مقدماتش. از

این که مولا امر خودش را بر روی این فعل گذاشته می فهمیم غرض از این فعل مقدور ما نیست. در آن جا گفتیم «فاطهروا» معلوم می شود طهارت، تحصیل طهارت مقدور ما هست. این جا که روی فعل برده معلوم می شود که آن مقدور ما نیست و این فعل مقدمات اعدادیه او هست. یک چیزهایی دیگری باید این وسط واقع بشود. در این جاها قائل به براءت می شویم، می گوئیم که براءت جاری می شود، چون فعل را خواسته نه آن را؛ این فعل را هم نمی دانیم که اقل است یا اکثر است، به آن بیاناتی که گفتیم نسبت به اکثر بیان نداریم قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان جاری می شود یا براءت شرعیه جاری می شود؛ به آن می توانیم اکتفاء بکنیم. و محل بحث ما همین قسم اخیر است، صلاّه مثلاً، امر به صلاّه شده، به غرض که امر نشده امر به صلاّه شده و ما نمی دانیم. پس معلوم می شود آن چیزی که یترتب علی الصلاّه مقدور ما نیست، ما علل اعدادی اش را فقط می توانیم محقق کنیم. پس بنابراین این جاها قسم سوم می شود یعنی قسم اخیر از مورد شک می شود، بنابراین براءت جاری است، بنابراین استدلال مستدل ناتمام است. این فرمایش محقق نائینی قدس سره هست.

جوابی که محقق خوئی از این می دهند می فرمایند که ما دو جور غرض داریم، یک غرض اقصی داریم، یک غرض دیگر که اقصی نیست در راستای آن اقصی هست.

س: ادنی یا متوسط؟

ج: حالا یا ادنی است یا متوسط است، این ها همه تصویر دارد دیگر، مثل ترتیب مراتب جنس و فصل و نوع. فرموده است که خب همین نسبتی که فعل ممکن است با غرض اقصی داشته باشد که می گوئید علت تامه‌ی بر آن است فعل نسبت به اقراض اعدادیه علت تامه است. یعنی مثلاً یک علت اعدادی باید این جا بیاید جفت و جور بشود با چیزهای دیگر تا به آن غرض اقصی برسیم. خب ما نمی دانیم الان نماز ده جزئی علت اعدادی است و آن اعداد، آن آمادگی را، آن قابلیت را ایجاد می کند یا نماز یازده جزئی؟ که نسبت این نماز با آن اعدادیت نسبت علت تامه است. پس ما در این جا می دانیم اگر به غرض اهمیت می دهیم که استدلال بر این اساس است و شما هم در این مناقشه نمی کنید، پس ما در این جا می دانیم مولا یک غرض اعدادی ای دارد که فعل ما علت تامه‌ی برای او هست. پس این در قسم اول داخل می شود که شما خودتان فرمودید باید احتیاط کرد. شما فقط می روید با غرض اقصی می سنجید، خب نه، عقل همان جور که می گوید اگر بنا شد

بگوییم غرض واجب الامتثال است، واجب التحقق است از ناحیهی عبد لا فرق بین غرض اقصای مولا و غرضهای اعدادی ما. مولا می خواهد تو زمینه را آماده کنی با این کار، نمی خواهد خودت را برسانی به او، اما می گوید تو بکار، می خواهد با این کاشتن آماده بشود تا بعد خودش با افاضه ی نور و هوا و جهاتی دیگر که خودش می داند این را برساند به این که بشود شجر و بعد میوه بدهد و بعد فلان. ولی بالاخره می گوید بکار این کاشتن ما علت تامه هست برای آن چیزی که با کار ما درست می شود، بقیه اش تا برسد به آن هدف اقصی چیزهایی است که در اختیار ما نیست؛ اما این نسبت به آن که این جوری است.

س: یعنی حتی لازم نیست علت تامه ...

س: صحبت نکته اش این است که غرض بالغیر است، غرض ادنی غرض تام دارای شرایط تام که مولا تمام غرض من التکلیف دائرمدار او باشد، آن فقط غرض اقصی است. غرض ادنی اگر هم می گوییم غرض "غرض بالغیر به خاطر این که این تهیئه می کند، بسترسازی می کند برای وصول آن غرض اقصی ...

ج: باشد ..

س: آن چه که غرض است به چه معنا؟ به معنای این که تمام الملاک دائرمدار

ج: پس مولا بگوید مقدمات آن را فراهم کن ...

س: این جا دو حال دارد، جواب می دهیم می گوییم دو حال دارد یا مقدماتی را که فراهم می کنی ...

ج: پس غرض چیست؟ تهیئه ی مقدمات است، اعداد است ...

س: عرض می کنم نه حرف مان کامل نشد، حرف کاملش این است وقتی که بعد از این که غرض تام بود علت تامه برای اعداد و تهیئه یا دوباره بعد از این اعداد تا برسد به غرض اقصی کار دیگری غیر از اختیار شما متوسط می شود یا متوسط نمی شود؟

ج: می شود

س: اگر متوسط بشود پس آن چه که تمام الملاک است بین فعل شما تا وصول به تام الملاک تخلل امر دیگری شده پس به فعل شما تمام الملاک استیفاء نمی شود، وقتی به فعل شما تمام الملاک استیفاء نشد آن چه که تأمین در ملاک دارد و لزوم به گردن تو می آورد آن که ملاک تام برای تکلیف دارد. در حالی که اعداد ...

ج: ... هر غرضی مولا از من دارد

س: این جور نیست، نکته‌اش همین است این جور نیست، غرض‌های اعدادی چون تخیل غیر می‌شود تمام الماک نمی‌آورد برای تکلیف، حرف آقای

ج: تکلیف یعنی چی؟

س: تکلیف یعنی همین ...

ج: ما به تکلیف کار نداریم ما به غرض کار داریم ...

س: شما از غرض آمدید که به تکلیف برسید ...

ج: نه ...

س: شما به غرض به چیزی می‌خواهید برسید که تکلیف من را بیاورد، لزوم بیاورد برای من. لزوم نمی‌آورد...

ج: آخر ببینید اصلاً از کبرای محل بحث این است که همان جور که تکلیف لزوم امتثال دارد غرض هم همین جور ...

س: چه غرضی؟

ج: غرض، غرض مولا ...

س: نه حرف این است، آقا منی که می‌خواهم ...

ج: شما خارج از بحث می‌شوید ...

س: آقا شارع از من نخواست که حبه را بکار تا تهیئه بشود تو دیگر برو کنار، از من این را نخواست ...

ج: چرا

س: شارع از ما میوه را خواسته، نمو و نشر میوه را خواسته ...

ج: نه غرضش است، به من گفته این حبه را بکار و من می‌دانم البته، موضوعیت ندارد، کاشتن حبه برای

شارع موضوعیت ندارد، این را می‌گوید تا ...

س: که چی بشود؟ تا نشر و نمو میوه بشود تا ثمردهی بشود ...

ج: تا به قول آقای نائینی سنبل درست بشود یا خوشه یعنی درست بشود ...

س: متوسط بر غرض تام نیست

س: چرا فقط غرض تام است، هر گردی گردو نیست، آقای نائینی می گوید هرچی که اسمش غرض است آن حرف ما که می گوئیم اغراض مولا استیفاءش واجب است را به همراه ندارد، غرض بالاصاله هست که با وجودش ما ملزم می شویم به حرکت و بعث. آن غرض هایی که مولا فقط بگوید آقا حبه را بکار تا تهیئه ای بشود، مولا تهیئه را نمی خواهد، مولا ثمره را می خواهد، سنبل را می خواهد، آن غرض است ...

ج: چرا مولا تهیئه هم می خواهد، از ما تهیئه می خواهد.

س: از ما تهیئه می خواهد تا بقیه ی چیزها بشود ...

ج: بله

س: خب توی آن جایی که

ج: خب پس کار من، من نمی دانم بعبارۀ آخری، اگر مولا به شما این را گفته بود، اگر مولا به شما «هَیِّ الارضیۀ» به قول آقایان زمینه را فراهم بکن برای فلان کار، من نمی دانم؟؟؟ التّهته باید چکار کنم؟ نباید احتیاط کنم؟

س: چرا، شما این بیان تان مآلش به این است که وقتی شما نمی توانی یک کار صددرصدی را انجام بدهی معنی اش این نیست که از پنجاه درصد ...

ج: نه نه نه این نیست ...

س: اگر این را می خواهید بگوئید قبول می کنیم ...

ج: نه این را نمی گوئیم ...

س: اما اگر این را قبول نکنید یعنی بگوئید وجوب اتیان به چیز پنجاه درصدی واجب نیست و فقط به وجوب چیزی که صددرصدی غرض را می آورد آن است که فقط واجب است این اشکال که وارد نیست ...

ج: نه

س: چون آقای نائینی این را می گوید، می گوید آن چه که برای مولا غرض تام است و غرض اصالی هست ثمره هست، این اعداد و تهیئه بستر است برای او. مگر این که همین حرف را بزنی بگویی پنجاه درصد هم

واجب است، عقل می گوید همین کار را هم تو باید انجام بدهی. اگر این را می گویی که بگویی پنجاه درصدی که تخلخل امورات دیگر که آن پنجاه درصد دیگر است که به این مقدار عقل ملزم است که می گوید آن که از تو برمی آید را انجام بده ولو بشود یا نشود، این حرف دیگر است، مبنای آقای نائینی زیر سؤال بود که این طور نیست که اگر تخلخل امور دیگر بشود عقل لا یلزم باتیان آن امری که از تو برمی آید، اگر این را می گوید این حرف خوب است، اشکال هم به آقای نائینی وارد است، آقای نائینی می گوید فقط وقتی صددرصد است ما عقل می گوید ...

ج: من همین را دارم اشکال می کنیم دیگر ...

س: آهان این اشکال اشکال خوبی است، عیبی ندارد ...

ج: همین را کردیم، آقای شیخ فرمود ما دو جور غرض داریم غرض اقصی

س: شما الان گفتید که این حرف را نمی خواهید بزنید ...

ج: نه من خیال کردم که شما می گوید اقل و اکثر دارید درست می کنید نه. آقای خوئی فرمود ما دو جور اقصی داریم غرض غیر اقصی داریم که همان تهیئه است درست؟ این دوتا غرض را داریم. حکم عقل این است که همان طور که و هر جا کار شما علت تامه ی بر آن غرض مولا هست عقل می گوید باید بیاوری. عقل می گوید چون این جا باید احتیاط بکنی، یعنی هم آن غرض اقصی اگر می دانی و فعل شما علت تامه ی برای غرض اقصی است عقل می گوید باید بیاوری و اگر شک کردی آن غرض اقصی با چه چیزی محقق می شود در این موارد باید احتیاط بکنی. اگر غرض اقصی هست... غرض غیر اقصی هم حکمش همین است، غرض غیر اقصی هم حکمش همین است، غرض مولا هست بالاخره، آن هم حکمش همین است. اگر علت تامه است این برای آن غرض غیر اقصی این جا هم باید بروی بیاوری و اگر مردد شد بین اقل و اکثر باید احتیاط بکنی. بله اگر نسبت به علل اعدادی این طور تصور دارد فرموده، ممکن است نسبت به علل اعدادی خودش توی مراتب است ممکن است کار تو بعد یک کار دیگر مولا می کند که آن می شود این تازه اعداد برای آن بعدی ها. خب آن جا برائت جاری باید بکنیم طبق نظر آقای نائینی. شما فرمایشی داشتید؟

س: بله، عرض به حضورتان حاج آقا این همین فرمایش آقای خوئی به ذهن مان رسید منتها با یک تفاوتی که ما برای این که اشکال بکنیم به آقای نائینی حتماً لازم نیست این علت تامه را تصویر بکنیم، یعنی یک غرض درواقع غیر اقصایی را ادنایی را تصویر بکنیم بعد بگوییم این نسبت به آن علت تامه است. ما این طور می توانیم به آقای نائینی عرض بکنیم که ما اگر غرضی از ناحیه ی مولا برای مان محرز باشد و آنچه که به عهده ی ما هست نسبت به همان غرض اقصی، آنچه که به عهده ی ما هست در تحقق آن غرض اقصی که مثلاً جزء العله دیگر، علل اعدادی جزء العله دیگر، جزء العله، این جزء العله را مولا از من خواسته، من شک دارم این جزء العله با نه تا محقق می شود یا با ده تا؟ باید ده تا را بیاورم. با این بیان هم می شود گفت، یعنی لازم نیست که ما یک غرض ادنی و اقصایی تحصیل بکنیم بعد بیایم بگوییم کار ما علت تامه است نسبت به غرض ادنی و بعد بخواهیم به آقای نائینی اشکال بکنیم. آقای خوئی این طور اشکال کرد دیگر؛ ما می گوییم نه اصلاً ما کار به غرض ادنی نداریم، نسبت به آن غرض اقصی فعل ما جزء العله هست یا نیست؟ جزء العله هست دیگر و تامه نیست. خب ما شک داریم این جزء العله ای که مولا از ما خواسته در تحقق آن غرض اقصی شک داریم، چون فرض این است که غرض هم لازم التحصیل است دیگر، شک داریم این جزء العله آیا با نه تا محقق می شود یا با ده تا؟ باید ده تا را بیاوریم.

ج: خب این همان حرف آقای خوئی است دیگر ...

س: نه نه آخر آقای خوئی ... آقا ما یک غرض ادنایی داریم ...

ج: نه نه با ادبیات آقای نائینی دارد صحبت می کند یعنی مبنایی نیست بنائی است، می گوید شما قبول کردید، ببینید ...

س: می خواهم بگویم این طوری خیلی سر راست تر است اشکال که ما بیایم بگوییم آقا حالا یک غرض ادنایی تحصیل بکنیم، یعنی کانه این توهم ایجاد می شود کما این که بعضی ... اشکال کردند که ما بر علت تامه داریم کار می کنیم، ما کاری به علت تامه نداریم ما می گوییم همان قرص اقصی، هیچ اصطلاح دیگری هم درست نمی کنیم.

ج: چون خود آقای نائینی این جوری بیان کرده، بر اساس بیان خود او اشکال اوقع است. ایشان فرمود که یا علت، این فعل شما علت تامه است ...

س: نه ما هم با ادبیات آقای نائینی داریم صحبت می‌کنیم ...

ج: صبر کنید، یا فعل شما اعدادی است و علت تامه نیست یعنی جزء است، پس یا آن است یا این است. در علت تامه پذیرفت که باید احتیاط بکنیم. در اعدادی فرمود نه، اگر دوران شد برائت جاری است

س: خب ما همین جا

ج: حالا صبر کنید. این را قبول کرد. آقای نائینی بر مبنای خودش اشکال بنائی نمی‌کند. می‌گوید براساس مبنای شما می‌گوییم این فعل من نسبت به اقصی، اعدادی است نسبت به ما منتظر، از خودش که دیگه اعدادی نیست تامه است. وقتی نسبت به خود آن که يُنْتَظَرُ از این تامه بود حتی شما که می‌گویید هر جا علت تامه بود باید بیاوری، احتیاط بکنی.

س: پس قبول داری؟؟

ج: بله، این روی مبنا

س: نه، نه، حالا با ادبیات ایشان؟؟ کار نداریم ولی

ج: آن حرف شما به همین یک حرف برمی‌گردد ببینید

س: نه، نه، بر نمی‌گردد

ج: نه، نه، چرا، چرا، چرا، چرا،

س: ما نمی‌خواهید هی روی علت تامه تأکید بکنیم با ادبیات آقای نائینی کار نداریم.

ج: نه

س: ریشه‌اش در این است که ما چه جزء العله باشد چه علت تامه باشد، در هر صورت؛ آن مقداری که به من سپرده شده، در این که آن غرض را محقق کنم شک دارم نه جزء است یا ده جزء.

ج: آن غرض اصلاً، چون آن اقصایی که چنین چیزهایی به آن توسط پیدا می‌کند آقای نائینی می‌گوید او اصلاً از ما نمی‌خواهد و بر عهده ما نیست. چون غیرمقدور است.

س: نه، ایشان، آقای نائینی؟؟ حاج آقا

ج: آقا

س: نه، نه، آقای نائینی این را می گوید. آقای نائینی می گوید چی؟

س: ما این را نمی خواهیم بگوییم حاج آقا

س: آقای نائینی می گوید در (ببینید حرف ما درست هست یا نه)؟ فرمایش آقای نائینی که می گوید می آید روی علت تامّه می سنجد به خاطر این است. به خاطر این که آن کسی که مستدل بود می گفت فعل تو محصل غرض است. آقای نائینی می گوید قبلنا این از تو، منتها محصل غرض فقط در جایی است که فعل تو که می آیی ده جزئی را با یکی اضافه یازده جزئی می آوری وقتی که علت تامّه باشد تا محصل غرض بشود. اگر جزء العله باشد محصل غرض نیست. محصل غرض این یازده تا به علاوه فعل غیر است. پس تو هیچ وقت به اِتیان غرض، به اِتیان و استیفای غرض علم پیدا نمی کنی با این فعلت. نکته حرف آقای نائینی این است که روی علت تامّه می رود آقا سید؛ به خاطر این است که استدلال مستدل روی محصلیت غرض است. محصلیت غرض فقط فرضش توی علیّت تامّه است نه آن جایی که تخلخل بشود. البته من حرف آقا سید را قبول دارم. گفتم هم، عقل این را می گوید ولی آن؟؟ روی محصل غرض می گویند. محصل غرض روی علت تامّه است. ج: نسبت شما و ایشان خصوص من وجه است. یک جاهایی اتفاق دارید یک جاهایی ایشان شما قبول دارید، یک جایی شما از ایشان قبول دارید.

عرض می کنم به این که آن غرض اقصی که خارج از اختیار مقدمات غیراختیاری متوسط می شود؛ آن اصلاً لزوم اِتیان ندارد، آن اصلاً لزوم اِتیان ندارد. آن که این جا هست این غرض های خُرد است که می خواهد هی مقدمه درست کند، زمینه درست کند برای اتصال بعدی ها، بعدی ها تا برسد به آن جا، حرف آقای خوئی همین است. می گوید این غرض های خُرد، این کار ما نسبت به غرض های خُرد چیه؟ علت تامّه است.

س: حالا کاری با ادبیات ایشان نداشته باشیم این بیان درست هست یا نه؟

ج: این نه، درست نیست چرا؟

س: چون این حصّه را از ما خواسته، من نمی دانم

ج: نه، نه، نه، شما می‌گویید خواسته یعنی چی؟ یعنی به این تکلیف کرده غرض را می‌خواهید یا این را به این تکلیف کرده؟

س: نه، ما می‌دانیم چنین غرضی مولا دارد.

ج: غرض چی؟ آن غرض را بگویید.

س: می‌دانیم او کفشش را به ما سپرده

ج: آن غرض را بگویید. آن غرض آن غرض اقصی است یا این غرض خرد متوسط است؟

س: مثال حاج آقا برای شما بزنم

ج: نه، مثال نمی‌خواهد. این را جواب بدهید

س: ??

س: حاج آقا؛ الان برای تحقق یک ساختمان به من نجار گفتند این در را بساز؛ من نمی‌دانم این در را بخواهم

بسازم این مقدار مثلاً باید به کار ببرم یا یک مقدار بیشتر؟ باید بیشتر به کار ببرم دیگه، این مقدار؛ چون من...

ج: شما کار به این که خانه مهیا بشود ندارید

س: چرا دیگه ??

ج: نه، نه، نه، کار به آن‌ها ...، چون آن از عهده شما بر نمی‌آید. اصلاً ...

س: این مقدارش که بر می‌آید که

ج: نه، نه، هان! این مقدار که می‌گویید یعنی همان غرض متوسط، این که می‌گویید این مقدار از من بر می‌آید

یعنی آن غرض متوسط، این غرض متوسط این نسبت به آن علت تامه است

س: محصل است.

ج: خب پس ایشان این جوری فرموده؛ آقای خوئی و این اشکال اشکال درستی است که ایشان می‌فرماید. «و

فيه ما تقدم في بحث الصحيح و الأعم من ان المترتب على المأمور به غرضان: أحدهما الغرض الأقصى الذي

نسبته إلى المأمور به نسبة المعلول إلى العلل الإعدادية، فليس مقدوراً للمكلف و لا متعلقاً للتكليف. ثانيهما

الغرض الإعدادي الذي نسبته إلى الفعل المأمور به نسبة المعلول إلى علته التامة، و قد يعبر عنه في كلام بعض

الأساطین بسد باب العدم من ناحیه هذه المقدمة» یعنی مقدمات إعدادیه این است. یعنی مولا در حقیقت... عبارت آخری که در بعضی عبارات به کار برده می شود. این است که می گوید آقا، تو سدّ باب عدم از این ناحیه بکن بقیه اش را کار نداشته باش چون اگر این مقدمه نباشد نمی آید دیگه، ما آن که از تو می خواهیم این است که سدّ باب عدم آن غرض اقصی را از ناحیه این بکنی، خب، «فعلى القول بوجوب تحصیل الغرض يجب الإتيان بالأكثر تحصيلاً للعلم بهذا الغرض الذى يكون نسبته إلى المأمور به نسبة المعلول إلى علته التامة، فكون الغرض الأقصى خارجاً عن قدرة المكلف لا يفيد في دفع الإشكال، بعد الالتزام بوجوب الاحتياط. فيما إذا كان الغرض مترتباً على المأمور به ترتب المعلول على العلة التامة، لأن الغرض الإعدادي الذى نشك في حصوله بإتيان الأقل يكفي لوجوب الاحتياط و الإتيان بالأكثر» همین! این غرض متوسط، این غرض إعدادیه این کار من نسبت به این علت تامه است. پس بنابراین من باید این جا هم احتیاط کنم طبق نظر شریف خودتان. پس این جواب محقق نائینی. آقای نائینی قدس سره یک خصوصیتی دارد فرمایشاتش و آن این است که جمله ای از جاها حل نمی کند آن مسئله نهایی که ایشان دنبال آن است. ولی یک ترتیبی می دهد، یک چیزهایی، یک مطالب جدیدی، مطالبی ولو این که حالا این در راستای حل آن هم نشود. ولی خود این تقسیم بندی ها و این چیزها یک خصوصیتی است در فرمایشات محقق نائینی. پس این هم جواب سوم آقای نائینی شد که پذیرفته نشد در نزد امام.

جواب چهارم که می فرمایند «و الصحيح في الجواب» این است که تارةً مولا تکلیفش را، امرش را می آورد روی فعل، می گوید صلّ، «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ» (مائده/6) تا آخر، این جوری. در مواردی که خود آن غرض را، خود غرض را مولا متعلّق تکلیف قرار داده؛ این جا ما باید احتیاط کنیم. پس تارةً مولا غرض را متعلّق تکلیف قرار می دهد، تارةً فعل را متعلّق تکلیف قرار می دهد. اگر خود غرض را متعلّق تکلیف قرار داد ما این جا باید احتیاط کنیم. از این هم که البته روشن است؛ غرض را متعلّق تکلیف قرار داده معلوم می شود ما می توانیم بیاوریم آن را دیگه، و حالا ما نمی دانیم آن غرض که متعلّق تکلیف قرار گرفته؛ با این می شود؟ با آن می شود؟ نمی دانیم. این جا باید احتیاط کنیم. ولی اگر آمد غرض را متعلّق تکلیف قرار نداد و فعل را متعلّق تکلیف قرار داد. در این جا ما نسبت به غرض وظیفه ای نداریم. معلوم می شود خود

مولا این فعل را وافی به غرض دانسته؛ چون در آن جا که به فعل می آید امر می کند به غرض کاری ندارد، تکلیف را روی غرض نبرده؛ در آن صورت پس معلوم می شود متصدی برای این که این فعل وافی به آن غرض هست یا نیست خودش است. و چون بیانی اقامه نکرده، حجتی اقامه نکرده بر اکثر؛ من می توانم به اقل اکتفا بکنم و اگر بخواهد من را عقاب بکند به اکثر، عقاب بلا بیان است.

«و الصحيح فی الجواب»، بخوانیم ببینیم حالا همین مطلب از آن در می آید یا نه «و الصحيح فی الجواب أن يقال أنه إن كان الغرض بنفسه متعلقاً للتكليف كما إذا أمر المولى بقتل زيد، ففي مثل ذلك يجب على المكلف إحراز حصوله و الإتيان بما يكون محصلاً له يقيناً». این جا باید؟؟ «و أما إن كان التكليف متعلقاً بالفعل المأمور به، فلا يجب على العبد إلا الإتيان بما أمر به المولى و أما كون المأمور به وافياً بغرض المولى فهو من وظائف المولى، فعليه أن يأمر العبد بما يفى بغرضه»، او باید خودش حسابش را بکند آن چیزی که وفاء به غرضش می کند او را تحت امر قرار بدهد «فلو فرض عدم تمامية البيان من قبل المولى لا يكون تفويت الغرض مستنداً إلى العبد، فلا يكون العبد مستحقاً للعقاب» اگر آن بیان نکرده؛ تفویت از قِبَلِ عبد نیست، خودت بیان نکردی، خودت اقامه حجت نکردی.

روح این جواب کأنّه تا این جا حالا به چی برمی گردد؟ مدعای آن آقا این بود که غرض مولا باید تحصیل بشود. عقل ما می گوید غرض مولا هم باید تحصیل بشود. مولا برای این که این جا هم غرض دارد اقامه حجت کرده کرده؛ یعنی امری که کرده بنابر مسلک عدلیه دلالت می کند التزاماً به این که غرض دارد. پس این جا غرض غیر مبین نیست. غرضی است که اقامه حجت بر آن کرده، شما می خواهید بفرمایید که ما قبول نداریم این کبرا را کأنّه از قِبَلِ؟؟ کبرایی که غرض هم باید ما نسبت....، مگر این که خب به غرض امر بکنیم.

س: که مانحن فیه این طور نیست

ج: فی ما نحن ...، یعنی حرف ایشان به این برمی گردد. این کبرای غرض که غرض محض، غرض محض قبول نداریم که وجوب تحصیل دارد. بله، اگر غرض را هم آمد متعلق امر قرار داد بله،

س: به خاطر این که امر کرده

ج: آقای خوئی کأنه حرفش به این برمی گردد که این کبرا را ما قبول نداریم. فقط آن که عبد در مقابل مولا وظیفه اش هست این است که به او امرش، به دستوراتش نهیاً او امرأ عمل بکند. اغراض بما هو اغراض نه، اگر اغراض را مورد امر قرار بدهد بله، مثل بقیه افعال است. اگر این فلان فعل را بیاید بگوید إفعله بله، نیاید بگوید، بر ما چیزی لازم نمی آید. غرض هم همین جور است. اگر بگوید حَصَلَ لهذا الغرض؛ ایت بهذا الغرض، خب بله. نگفت؛ هیچی! تا این جای کلام این مطلب از آن استفاده می شود که ایشان می فرمایند که «و الصحيح» که اگر متعلّق تکلیف است بله

س: آن جا هم محصل و محصل؟

ج: پس اصلاً اشکال جواب مبنایی دارد ایشان می دهد نه بنایی؛ یعنی اصلاً اصل این تحصیل غرض لازم است را انکار می کند. این فراز اول عبارتش این است.

بعد می فرماید: «و بالجملة لا یزید الغرض علی أصل التکلیف، فکما ان التکلیف الذی لم یقم علیه بیان من المولی مورد لقاعدة قبح العقاب بلا بیان، كذلك الغرض الذی لم یقم علیه بیان من المولی مورد لقاعدة قبح العقاب بلا بیان»، دیگه غرض و تکلیف با هم فرق نمی کنند که، غرض هم آن غرضی است که بیان برایش باشد. غرضی که لایبان علیه؛ آن جا هم عقاب بر آن، مولا یک غرض هایی دارد ما اصلاً خبر از آن نداریم. یا علم، فقط احتمال می دهیم که شاید چنین غرضی مولا داشته باشد. این هم که مثل تکلیف می ماند. تکلیف مشکوک برائت دارد، غرض مشکوک هم برائت دارد.

س: این که دیگه خروج از محل نزاع است اصلاً این که می گویند غرضی که محتمل باشد. ما بنابر مبنای امامیه قبول کردیم که در همه ی مکلف به ها اغراض هست پس غرض خودنمایی کرده یقیناً، شک می کنیم محصل آن یازده تایی است یا ده تایی است؟ این که بگویید لایزید الغرض علی التکلیف و کما ان التکلیف لا بیان له پس لا تکلیف له، لا لزوم له، غرض هم که لا بیان له لا لزوم له، این که خروج از محل فضل؟؟ بحث محل فضل؟؟ این است که غرض بیان داریم برایش به خاطر این که مکتب امامیه، این که خروج از محل بحث است اصلاً این جواب. این دارد بر مبنای اشاعره و این ها دارد جواب می دهد یا این که شما هنوز اتخاذ مبنا

نکرده‌اید نمی‌دانید اشاعره‌ای بشویم یا اعتزالی بشویم؟ اما اگر عدلیه و اعتزالی شدید و قبول کردید این مبنا را، این دیگه حرف اصلاً دور از؟؟

ج: بله، «فإذا دار الأمر بين الأقل والأكثر، فكما أن التكليف بالزائد على القدر المتيقن مما لم تقم عليه حجة من قبل المولى فيكون العقاب عليه عقاباً بلا بيان، كذلك الغرض المشكوك ترتبه على الأقل أو الأكثر، فانه على تقدير ترتبه على الأقل كانت الحجة عليه تامة. و صح العقاب على تفويته بترك الأقل. و على تقدير ترتبه على الأكثر لم تقم عليه الحجة من قبل المولى و كان العقاب على تفويته بترك الأكثر عقاباً بلا بيان».

خب این مستدل چی می‌گفت؟ می‌گفت ما از این‌که به ما گفته صلّ، حال نمی‌دانیم این صلّ یازده جزء دارد یا ده جزء دارد؟ می‌دانیم یک غرض واحد بسیطی مثلاً این‌جا هست. یک غرضی این‌جا وجود دارد و الا امر نمی‌کرد. حالا نمی‌دانیم آن با آن محقق می‌شود یا با این محقق می‌شود. و چون در این غرض اقامه بیان کرده مولا و حجتی بر آن غرض دارد عقل ما می‌گوید باید این را ایتیان بکند. همان طور که تکلیف را باید ایتیان کرد غرض مولا را هم باید ایتیان کرد. و این‌که می‌فرماید که ما نمی‌دانیم این غرض ترتب بر او پیدا می‌کند یا او، یعنی همین دیگه، یعنی یک غرض را می‌دانیم محصلش را نمی‌دانیم. همه جاهایی که شک در محصل داریم همین است دیگه، یعنی نمی‌دانیم آن غرض مترتب بر این می‌شود یا بر این می‌شود؟ فلذا است که این قسمت دوم بیان هم باز جواب آن استدلال نمی‌شود. هم فراز اولش هم فراز دومش

س: استاد؛ قبلی بهتر از این است. باز هم قبلی بهتر از این است. قبلی بهتر از این بیان بالاجمله را؟؟ قبلی را می‌توانیم بگوییم آقا، شما داری اشکال می‌کنی اصلاً،

ج: بله، آن فراز اول اگر اقتضای بر آن بشود از آن در می‌آید که نه، غرض تکلیف؟؟ نشده ما قبول نداریم
س: در فراز دوم غرض را انکار نمی‌کند که، فقط می‌گوید که چون مشکوک است که برای اقل است یا...؟
یعنی درواقع در فراز دوم دارد حرف او را تأیید می‌کند به نوعی؛ نه این‌که اصل غرض را انکار بکند

ج: نه، غرض را انکار نمی‌کند. در اول هم غرض را انکار نمی‌کند

س: آره، در اول که مبنایی جواب می‌دهد

ج: نه، در اولی هم غرض را انکار نمی‌کند

س: بله، ما نمی‌گوییم در اولی انکار می‌کند. در اولی مبنایی جواب می‌دهد که آقا، غرض اگر به خودش تعلّق گرفت لازم التحصیل است، اگر به خودش تعلّق نگرفت که در مانحن فیه هم به خودش تعلّق نگرفته لازم التحصیل نیست.

ج: نیست

س: اما در دومی می‌گوید آقا، غرض شک داریم بر اقل است یا بر اکثر است؛ پس یعنی اصل غرض قطعی را قبول دارد. با این بیانش به نوعی دارد حرف او را تأیید می‌کند چون او هم همین را دارد می‌گوید دیگه ج: یعنی در بیان دوم در حقیقت همان می‌گویند که وزان آن وزان تکلیف است.

س: یعنی نتیجه‌ای که او می‌خواهد از توی آن در می‌آید آخرش؛ اگر درست استنتاج بکند توی بیان دومش. اگر درست استنتاج بکند نتیجه آن آقا از توی آن در می‌آید. چون می‌گوید غرض قطعی است، شک داریم بر اقلش، شک داریم بر اکثرش، خب باید اکثرش را بگیریم. بیان دوم یعنی مسیری را درست کرده که اگر از این مسیر درست جلو برویم حرف او از توی آن در می‌آید
س: آره دیگه، ما هم همین را می‌گوییم.

ج: بله، حالا ولی ایشان که نمی‌خواهد که این جوری؟؟

س: بله، ایشان که نمی‌خواهد. درستش این است که او از توی آن در می‌آید؟؟

ج: بله، این است که نکته‌اش همین است که شما می‌فرمایید که بیانی بر آن نیست؛ مثل تکلیف است. تکلیف؛ آن زائد قبح عقاب بلا بیان دارد. ایشان، شما می‌فرمایید این جا هم بیانی نیست. جواب این است که این جا بیان هست. چرا؟ برای این که علی؟؟ عدلیه داریم صحبت می‌کنیم. شما اصل وجود یک تکلیف را، یک صلّای را که قبول دارید. اصل وجود صلّ نمی‌شود این را بگویی یک غرض پس این جا هست

س: به ترتبش برای اقل و اکثر هم که مشکوک است باید اکثر را بیاورید

ج: بله، این مثل همین شک در محصل‌ها می‌شود دیگه یا مثل همه آن جاها می‌شود. فلذا است

س: مقرر؟؟

ج: خب حالا اگر، بعید است مقرر داشته باشد. حالا البته جایش این است که به تقاریر دیگه ایشان هم نگاه بشود. خیلی اینها فرصت می‌خواهد. ما متأسفانه فرصت این مقدار ما نداریم که هم دراسات هم غایه المأمول، هم هدایه، اینها همه تقریرات درس هم ...، باز هم هست. غیر از اینها هم هست. منتها یکی هم مصابیح، مصابیح الاصول که ظاهراً با این چیز بوده؛ مال یک دوره است. مصابیح الاصول بحرالعلوم، خوبی مصابیح الاصول هم این است که هر درسی تاریخ دارد. شبها هم بوده درس اصول ایشان که مثلاً جمادی الاولی، سوم جمادی الاولی، درس بعدی فلان، روزی هم که تعطیل بوده نوشته امروز تعطیل بود آن مصابیح الاصول. ولی خب احسن بیانا همین از نظر سلسله بیان و این؛ اول مصباح الاصول است بهتر از آن، آنها از این جهت هست.

خب حالا دوتا جواب دیگر هم باقی مانده از شهید صدر قدس سره که آنها را هم ان شاءالله جلسه بعد عرض می‌کنیم. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

پایان